

زبان خارجی را باید در چه سنی به کودکان آموخت؟

برای شروع یادگیری زبان دوم، یا خارجی، چه سنی بهترین است؟ آیا کودک همچنان که زبان مادری را فراگیرد به همان اندازه آمادگی دارد که یک زبان دیگر را هم بیذیرد؟ آیا پیش از دبستان، دبستان یا پس از آن برای یاد دادن زبان دوم به کودک بهترین زمان است؟ معیارهای انتخاب سنی شروع آموزش زبان جدید چیست؟

پروانه حسینی

سنین بحرانی یادگیری زبان خارجی

به دوره سنی معینی که در آن زبان خارجی را راحت‌تر می‌توان یاد گرفت و پس از آن یادگیری کامل زبان سخت می‌شود 'دوره بحرانی' می‌گویند.^۱ 'دوره بحرانی' پیشتر تنها به زبان اول ارتباط داده می‌شد، اما بعدها به زبان دوم یا خارجی نیز نسبت داده شد. معمولاً نقطه بحرانی این دوره را حدود سن بلوغ ذکر کرده‌اند و اعتقاد بر این است که پس از این نقطه، یادگیری لهجه بومی یک زبان جدید تقریباً امکان ندارد.

برای دانستن ویژگیهای این دوره باید آن را از جنبه‌های مختلف مطالعه کنیم. دوره بحران را در

پنج جنبه بررسی می‌کنیم:

۱. جنبه عصبی: نقش مغز.
۲. جنبه روانی-حرکتی: نقش ماهیچه‌های گفتاری.
۳. جنبه شناختی: نقش ذهن.
۴. جنبه عاطفی: نقش احساس.
۵. جنبه زبان‌شناسی: نقش زبان اول.

جنبه عصبی: نقش مغز

برخی نظریه پردازان پدیده 'یک‌جانبی شدن' مغز را مورد توجه قرار می‌دادند و آن را از دلایل ارجحیت شروع یادگیری زبان در خردسالی می‌شمردند. آنها معتقد بودند که از دوسالگی تا حدود سن بلوغ، مغز وظایف کنترل کارکردهای مختلف (از قبیل کارکردهای منطقی، احساسی، تحلیلی و زبان) را در دو نیمکره راست و چپ خود تقسیم می‌کند. کارکرد زبان در نیم کره چپ قرار می‌گیرد. از طرفی، در این دوره مغز در حال پرورش مکانیسمهای تکلم هم هست و اگر پیش از پایان 'یک‌جانبی شدن' در معرض زبانهای مختلف قرار بگیرد پذیراتر عمل می‌کند. مغز فرد خردسال می‌تواند خود را با زبان جدید تطبیق دهد. مشاهده

شده که تطبیق پذیری مغز خردسال با زبان تا حدی است که اگر شخصی در خردسالی دچار آسیب مغزی در نیمکره چپ شود قادر است کارکردهای زبانی را در نیمکره راست بازسازی کند و زبانش را بازآموزی کند.

اما بحث در این مورد که آیا یک‌جانبی شدن مغز دلیلی بر ارجحیت یادگیری زبان در خردسالی است یا نه خاتمه نیافته است. مخالفان این نظر می‌گویند 'یک‌جانبی شدن' مغز بسیار زودتر از بلوغ روی می‌دهد. در ضمن، 'یک‌جانبی شدن' الزاماً دلیل از دست دادن هیچ توانایی‌ای نیست.

جنبه روانی-حرکتی:

نقش ماهیچه‌های گفتاری

انسان در هنگام ادای اصوات گفتاری از بیش از صد ماهیچه (در گلو، ریه، دهان، لبها، و دیگر اعضا) استفاده می‌کند. برای روان تکلم کردن یک زبان خارجی باید بتوان همه این ماهیچه‌ها را به‌خوبی کنترل کرد.

اعتقاد بر این است
که با پشت سر
گذاشتن سن بلوغ،
یادگیری لهجه بومی
یک زبان جدید تقریباً
امکان ندارد.

کودک در بدو تولد تنها در حدی قادر به استفاده از ماهیچه‌های گفتاری است که برای ابراز ناراحتی گریه حلقومی کند. با رشد این ماهیچه‌ها، کودک به تدریج می‌تواند اصواتی را که از دیگران می‌شنود تقلید کند. گاه کودک تا پنج‌سالگی هم نمی‌تواند بعضی از صداهای پیچیده زبان مادری‌اش را یاد بگیرد. در هر حال، اگر کودک دچار مشکل خاصی در ناحیه‌های مربوط به تکلم نباشد، سرانجام قادر خواهد بود تمامی صداهای موجود در زبان را هم تشخیص دهد و هم ادا کند. ماهیچه‌های گفتاری در سنین خردسالی تربیت پذیرند. اگر در بزرگسالی با صداهایی مواجه شویم که قبلاً آنها را در زبان اصلی مان نشنیده‌ایم و ماهیچه‌های گفتاری مان را برای ادای آنها تربیت نکرده‌ایم، در یادگیری آنها با مشکل مواجه می‌شویم.

در پرورش مهارتهای عضلانی و جسمانی شروع یادگیری در سن کم مزیت به‌شمار می‌آید. ورزشکاران موفق، موسیقیدانان بزرگ و کسان دیگری که در مهارتهای جسمانی به اوج رسیده‌اند اغلب از کودکی شروع به یادگیری آن مهارتها کرده‌اند. این مزیت در مورد تلفظ زبان هم صدق می‌کند. خردسالان به‌آسانی می‌توانند تلفظ و لهجه اصلی یک زبان جدید را یاد بگیرند، اما بزرگسالان معمولاً موفق به انجام این کار نمی‌شوند.

جنبه شناختی: نقش ذهن

شناخت به فعالیتهایی ذهنی از قبیل فکر کردن، استدلال، به‌خاطر آوردن و درک گفته می‌شود. رشد شناخت انسان در شانزده سال اول زندگی بسیار سریع است و سپس از سرعت رشد آن به‌شدت کاسته می‌شود. پیاژه مراحل رشد عقلی تا ۱۶ سالگی را به سه دسته تقسیم می‌کند: تا دو سالگی مرحله حسی-حرکتی؛ دو تا هفت سالگی مرحله

پیش عملکردی، و هفت تا ۱۶ سالگی مرحله عملکردی است. مرحله عملکردی خود شامل دو مرحله عملکردی عینی تا ۱۱ سالگی و عملکردی صوری بعد از ۱۱ سالگی می‌شود. کودک زبان مادری خود را هنگامی یاد می‌گیرد که هنوز به مرحله عملکرد صوری نرسیده است. اگر در معرض آموزش زبان جدیدی قرارگیرد آن را بدون استفاده از آن مرحله یاد می‌گیرد. در واقع از توضیحات گرامری و تفکر استنتاجی که مناسب بزرگسالان است استفاده نمی‌کند و زبان را عینی می‌آموزد. اما پس از بلوغ، از آنجا که در مرحله عملکرد صوری است، نمی‌تواند توجهش را روی جنبه عینی زبان متمرکز کند. بزرگسالان معمولاً به سوی استنتاج و قیاس در زبان کشیده می‌شوند.

اما چرا بزرگسالان با وجود داشتن شناخت قوی‌تر زبان جدید را خوب یاد نمی‌گیرد؟ آیا رشد شناخت قوی‌تر زبان جدید اثر تسهیل‌کننده دارد یا بازدارنده؟

لین روسانسکی^۳ به این نکته اشاره می‌کند که فرد خردسال زبان اولش را در مرحله‌ای از شناخت یاد می‌گیرد که متمرکز است. او هم خود متمرکز است و هم وقتی با مسئله‌ای مواجه می‌شود می‌تواند تنها روی یک بُعد آن تمرکز کند. این تمرکز کمک خوبی به یادگیری زبان است.

نکته دیگری که در حیطه شناخت قابل ملاحظه است مفهوم پیازه‌ای تعادل است. تعادل یعنی "سازماندهی مرحله به مرحله اطلاعات در ذهن. به این ترتیب که جریان شناخت از حالت شک و غیریقین (غیرتعادل) به طرف حالت یقین (تعادل) می‌رسد و سپس همان حالت تعادل به شک بعدی تبدیل می‌شود و باز به سوی یقین حرکت می‌کند."

این دور همچنان ادامه می‌یابد و شناخت رشد می‌کند. پیازه معتقد است حرکت مرحله به مرحله از حالت غیرتعادل به تعادل تا ۱۴ یا ۱۵ سالگی به همین ترتیب ادامه دارد تا سرانجام عملکردهای صوری کاملاً سازمان می‌یابند و تعادل نهایی به دست می‌آید. قرار داشتن در حالت غیرتعادل می‌تواند انگیزه‌ای قوی برای یادگیری زبان باشد. ممکن است تا وقتی که یک خردسال به تعادل نهایی نرسیده باشد از لحاظ شناختی آن آمادگی و کشش را داشته باشد که برای رسیدن به مرحله تعادل شناختی بالاتری زبان دیگری را بیاموزد. اما وقتی که بزرگ شود کمتر از قبل تحمل ابهامات شناختی خواهد داشت. خردسالان به طرز حیرت‌آوری نسبت به تناقضات بی تفاوت‌اند.

اما هنگامی که رشد عقلی آنها کامل‌تر می‌شود به ابهامات اطراف خود آگاهی می‌یابند و طالب ثبات می‌شوند. این تحمل نسبت به تناقضات می‌تواند باعث شود که تفاوت بین دو زبان برایشان ناخوشایند باشد و چشم‌انداز یادگیری یک زبان جدید به نظرشان بس دشوار و ناامیدکننده برسد. فرد بزرگسال از گام گذاشتن در راهی که یک

خردسال بدون تشویب وارد آن می‌شود می‌هراسد.

جنبه عاطفی: نقش احساسی

در جنبه عاطفی عوامل زیادی مورد بررسی قرار می‌گیرند: ارزیابی خویشتن خود، برون‌گرایی و درون‌گرایی، بازدارش، هیجان، و نگرش.

ذهن کودک در دوره شیرخوارگی کاملاً متمرکز بر خویش است. جهان گرد او می‌چرخد و توجه همه وقایع به اوست. ابتدا حتی فاصله و جدایی خود از بقیه جهان را تمیز نمی‌دهد. همراه با رشد، به تدریج به خود آگاهی می‌رسد و می‌کوشد درکی از هویت خود به دست بیاورد و پیش از نوجوانی به



خردسالان هنگام آموختن یک زبان جدید از اشتباههای اجتناب‌ناپذیر و قرار گرفتن در حالت‌های به ظاهر مسخره کمتر از بزرگسالان می‌هراسند.



آگاهی نسبتاً دقیقی از خود می‌رسد. در این مرحله هویت تازه یافته‌اش برایش بسیار مهم و در عین حال شکننده است. برای محافظت از آن، نیرویی در او رشد می‌کند که او را از شک و ناشناخته‌ها منع می‌کند. آن نیرو بازدارش نام دارد. سپس در گذرگاه بلوغ تغییرات عاطفی، شناختی، و جسمانی را می‌گذراند و به هویت شخصی جدیدی می‌رسد و خویشتن خویش را می‌یابد.

اما زبان چه نقشی در این خویشتن‌سازی و خویشتن‌یابی دارد؟ هویت شخصی در فرایند ارتباط شکل می‌گیرد. یعنی در واقع زبان هویت شخصی را محدود می‌کند. همراه با رشد خویشتن، خویشتن زبانی نیز رشد می‌کند. پس از شکل گرفتن خویشتن تحت تاثیر عوامل فرهنگی و اجتماعی، تطبیق با یک زبان جدید سخت می‌شود. در بلوغ نوعی مکانیسم دفاعی شکل می‌گیرد که خویشتن زبانی را حمایت و حفاظت می‌کند. خویشتن زبانی برای حفاظت از خود به زبان بومی شخص می‌آویزد. این مانع برخورد مناسب با یک زبان جدید است. در هنگام تمرین استفاده از زبان جدید، گاه زبان‌آموز در حالت‌هایی قرار می‌گیرد یا

اشتباههایی می‌کند که ممکن است سبب شود احساس مسخره‌بودن کند و خویشتن زبانی او تهدید شود. خویشتن خردسالان پویا، در حال رشد و انعطاف‌پذیرتر از خویشتن بزرگسالان است. یک زبان جدید تهدیدی علیه خویشتن یک خردسال نیست و به راحتی تطبیق صورت می‌گیرد. خردسال کمتر از قرار گرفتن در آن حالت‌های به ظاهر مسخره می‌هراسد. کمتر به صورتهای زبان آگاه است و احتمال اشتباه در آن صورتهای او را چندان نگران نمی‌کند. این شجاعت لازمه موفقیت در یادگیری زبان جدید است، زیرا برای یادگیری زبان ایجاد ارتباط ضروری است و در ایجاد ارتباط به زبان جدید هنگام یادگیری اشتباه اجتناب‌ناپذیر است.

از مزایای دیگر یادگیری زبان جدید در خردسالی که جنبه عاطفی دارد، نگرش اوست. نگرش منفی نسبت به یک زبان یا گروه زبانی یا فرهنگ گروه زبانی در یادگیری آن زبان نقش بازدارنده دارد. خردسال هنوز آنقدر رشد نکرده که نگرش شکل‌گرفته‌ای نسبت به نژاد، فرهنگ، قوم، و زبان داشته باشد. بنابراین هیچ نگرش منفی‌ای از یادگیری یک زبان جدید باز نمی‌دارد. بخصوص اگر روش آموزش مناسب خردسالان به کار گرفته شود، آنان به یادگیری زبان جدید علاقه نشان می‌دهند و از آن استقبال می‌کنند.

نکته دیگر اینکه خردسالان بیش از بزرگسالان به یکدیگر فشار می‌آورند تا اشتباهات خود را تصحیح کنند. برای مثال، بزرگترها اگر صحبت طرف مقابل را بفهمند به او جواب مناسب می‌دهند و از کنار اشتباهات و تفاوت‌های زبانی راحت‌تر رد می‌شوند. اما بچه‌ها متفقدان رک‌تری‌اند و دائماً اشتباهات یکدیگر را گوشزد می‌کنند به این ترتیب یکدیگر را تشویق می‌کنند تا زبان جدید را درست یاد بگیرند و از کنار آن بی‌توجه نگذرند.

زبان‌شناسی: نقش زبان اول

برخی اشتباهات که هنگام استفاده از زبان جدید پیش می‌آید ناشی از دخالت زبان اول در زبان جدید است. ذهن گاه برای ایجاد ارتباط به زبان جدید از دستگاه زبانی موجود در خود، یعنی زبان مادری، کمک می‌گیرد و در واقع قاعده‌های زبان اول را به زبان جدید منتقل می‌کند. در مواردی که این دو زبان در آن قاعده یا یکدیگر تفاوت دارند اشتباه ایجاد می‌شود. خردسالان در روند یادگیری زبان جدید کمتر از بزرگسالان به دستگاه زبان اول توسل می‌جویند و در نتیجه، کمتر دچار اشتباهات ناشی از دخالت زبان اول می‌شوند.

با مقایسه ویژگی‌های خردسالان و بزرگسالان از جنبه‌های مختلف یادگیری زبان جدید می‌توان به این نتیجه رسید که این جنبه‌ها دارای دوره‌های سنی بحرانی متفاوتی‌اند. خردسالی احتمالاً دوره بهتری برای فراگیری تلفظ و لهجه یک زبان جدید است، در حالی که بعد از بلوغ ممکن است یادگیری قاعده‌ها،

در زبان آموزی،
بزرگسالان سریع تر راه
می افتند. خردسالان
دیر تر راه می افتند اما
پیگیر ترند و خود را به
سطوح بالاتر می رسانند.

معیار تصمیم گیری

برای تصمیم گیری در مورد انتخاب شروع آموزش زبان جدید باید ابتدا نیازمان را به دانستن آن زبان

بسنجیم. رسیدن به چه سطحی از مهارت هدف ماست؟ سپس باید بفهمیم که برای رسیدن به آن سطح از مهارت به چه مدت زبان آموزش احتیاج داریم. چه مقدار از زبان آموزشی را می توانیم به آموزش آن زبان تخصیص دهیم؟ امکانات، اعم از کتب و وسایل آموزش و نیروی انسانی، در چه حدی است؟

اگر با محدودیت زمانی مواجهیم، بهتر است آن چند سالی که می خواهیم به یادگیری زبان تخصیص دهیم بعد از خردسالی باشد چون سرعت یادگیری بزرگسال بیش از خردسال است. اما فراموش نکنیم که رسیدن به سطح معینی از

تعمیم دادن، و حفظ کردن الگوها آسان تر باشد. هر گروه سنی دارای ویژگیها و تواناییهای خاصی است که در اتخاذ روش آموزش زبان باید مورد توجه قرار گیرد. فراموش نکنیم که حتی در یک گروه سنی تفاوت های شخصی وجود دارد. حال که نقاط مثبت و منفی شروع یادگیری زبان جدید در خردسالی یا بزرگسالی را از جنبه های مختلف بررسی کردیم معیارمان برای انتخاب چه باید باشد؟

تجربه معلمان چه می گوید

فارغ التحصیل دبیرستان باید بتواند در چهار مهارت اصلی در حد زندگی روزمره نیازهای خود را به زبان خارجی رفع کند: صحبت کند و درست بشنود؛ برنامه های ساده رادیویی و گفتگوی فیلم را، گرچه کمی به دشواری، بفهمد؛ کتابها، روزنامه و مجله های غیر تخصصی را بخواند و حتی اگر معنی تک تک لغات را نمی داند کل مطلب را درک کند؛ فرمهای ساده را پر کند، نامه بنویسد و از این قبیل. و در صورت ورود به دانشگاه، دانش لازم را برای آموختن درسهای زبان دانشگاه داشته باشد.

برای رسیدن به این سطح، ۱۲ تا ۲۰ ترم بیست ساعته همراه با روش تدریس مناسب، مواد مطلوب، آموزشی، نحوه صحیح برگزاری آزمون و البته حمایت خانواده لازم است. از آن به بعد است که شخص شروع به فنی ساختن مهارتهای خود می کند. بزرگسالان زودتر از خردسالان در زبان خارجی راه می افتند، اما خردسالان عمیق و همیشگی می آموزند.

خردسال با زبان خارجی بسیار طبیعی برخورد می کند، برای او زبان وسیله ایجاد ارتباط است. اگر در بازی، مسابقه یا داستان توجهش جلب شود، به هر طریقی که بتواند ارتباط برقرار می کند. و اهمه ای از اشتباه ندارد. هدفش حفظ کردن لغات و معنای آنها و یاد گرفتن فرمول دستور زبان نیست. مقایسه دو زبان حواس او را برت نمی کند. زود احساس نمی کند "این را که یاد گرفتم، بگذاریم." یاد گرفتن را تنها در توانایی خواندن نمی داند. امتحانی خواندن و کنکوری خواندن بد عادتش نکرده است. مهناز پاکی جوان، مدرس زبان انگلیسی، می گوید: "دانش آموزان دبیرستانی، بخصوص آنها که به کنکور نزدیک هستند، علاقه ای به مکالمه نشان نمی دهند. همه چیز را از دید نمره آوردن در کنکور نگاه می کنند و این مانع یادگیری صحیح آنها می شود."

اگر در همان چهار مهارت اصلی، خردسالان را با بزرگسالان مقایسه کنیم، می بینیم خردسالان با شنیدن بهتر برخورد می کنند؛ به تک تک کلمات کاری ندارند، بلکه می گویند جریان را دنبال کنند و بخصوص ریتم و آهنگ شعرها برایشان جذاب است. به این ترتیب در درک مطلب ماهر می شوند. گوش آنها در تشخیص تفاوت های ظریف صداها نیز دقیق تر است. بزرگسالان در هنگام شنیدن، به تک تک کلمات توجه می کند و اگر یکی را نفهمند از جریان باز می مانند. همچنین صدایی را که در دستگاه زبانی خود نشنیده باشند درست تشخیص نمی دهند و آن را مانند نزدیکترین صدای موجود در زبان خود دریافت می کنند. شادی فرخانی، مدرس زبان انگلیسی، می گوید: "مهارت شنیدن با تمرین حاصل می شود و اگر این تمرین از خردسالی شروع نشود در بزرگسالی کار به مراتب سخت تر می شود."

در مهارت صحبت کردن، خردسالان زودتر به مرحله تولید ماهرانه عبارات و جملات می رسند. اگر فعالیتهای کلاس برایشان جذاب باشد و انگیزه آنها به کمک معلم و اطرافیان تقویت شود، از بزرگترها موفق تر می شوند. در تلفظ عالی اند. آریتا فرهادی، مدرس و دانشجوی کارشناسی ارشد آموزش زبان انگلیسی، می گوید: "خردسالان دقیق تلفظ کردن را دوست دارند. می خواهند عین معلم یا شخصیت فیلم یا نوار تلفظ کنند. به حرکات دهان دقیق می شوند و دستگاه تکلم خود را می سازند. بزرگسالان نگران اشتباهات دستوری اند. دائماً پی معادل خارجی آنچه به فارسی در ذهن دارند می گردند و مدام مکث می کنند. برای آنها تلفظ صداهایی که در زبان خودشان وجود ندارد مشکل است و به جای آنها نزدیکترین صدای زبان خود را تلفظ می کنند.

در خواندن و نوشتن هم اگر یادگیری از خردسالی آغاز شود، فرد پایه قوی تری پیدا می کند. اگر یادگیری دیکته کلمات از خردسالی شروع شود در بزرگسالی مشکلات کمتر خواهند بود.

بنابراین کسی می تواند زبانی خارجی را خوب یاد بگیرد که از خردسالی آموزش دیده باشد. شاگردانی که از خردسالی شروع به یادگیری زبان خارجی کرده اند در مدرسه و دانشگاه نسبت به کسانی که در سنین بالاتر شروع کرده اند موفق ترند. یادگیری زبان خارجی هرچه زودتر شروع شود طبیعی تر پیش می رود. مهناز پاکی جوان حتی آموزش در مهدکودک را لازم می داند. آریتا فرهادی از دوستی صحبت می کند که از سه سالگی شروع به یادگیری چند زبان خارجی کرد، در شش سالگی وارد آموزشگاه زبان شد و در ۲۵ سالگی بر چند زبان مسلط بود. می پرسیم آیا چنین کسی استثناست؟ "نه، هر کودکی می تواند چند زبان را به خوبی یاد بگیرد البته اگر آموزش ببیند و آنکه نتواند استثناست."

خانواده نقش مهمی در موفقیت فرزندان در یادگیری زبان خارجی دارد. پدر و مادر باید بدانند چگونه برخورد کنند. طولانی بودن دوره آموزش و کندی پیشرفت فرزند شما لزوماً به معنی بی توجهی معلم یا بی استعدادی کودک نیست. شادی فرخانی به والدین اندرز می دهد: "بردبار باشید. انتظار نداشته باشید فرزندان بعد از یک سال به زبان خارجی حرف بزنند. آموزش زبان تضمینی درسی جلسه دروغ است. راه طولانی آموزش زبان را نمی توان میان بر زد."

از آنجا که محور این مقاله سن مناسب یادگیری زبان بود، در گفتگو با مدرسان زبان تنها به روش تدریس پرداختیم. در نوشته های بعدی به روش تدریس خواهیم پرداخت.



مهارت در زبان به مدت زمان آموزشی خاصی نیاز دارد که اگر بخواهیم آن را در چند سال محدود بگنجانیم باید زمان آموزش را فشرده‌تر کنیم. چنانچه بتوانیم وقت بیشتری صرف آموزش زبان کنیم، بهتر است آموزش را از خردسالی شروع کنیم. در این صورت می‌توانیم از مزایای دوره خردسالی نیز سود ببریم. تجربه نشان داده است که

سمینار زبان انگلیسی در تهران

در دومین سمینار بین‌المللی زبان انگلیسی که از سوی موسسه زبانسرا در روزهای ۱۶ و ۱۷ بهمن ماه در هتل انقلاب تهران برگزار شد، سارا ویلرز،^۵ استاد دانشگاه آکسفورد، با عنوان "معلم باریک‌اندیش"^۶ و "تدریس مهارت‌های زبان: جدا یا مختلط؟"^۷ سخنرانی کرد و سپس در جلسه پرسش و پاسخ به سؤالیهای حاضران پاسخ داد.

در دومین روز سمینار، نزدیک به صد نفر - غالباً مدرسان آموزشگاههای خصوصی زبان، حضور داشتند. برای شرکت در این سمینار، ورودیه‌ای ۷۵۰۰۰ ریالی تعیین شده بود که استادان مدعو از پرداخت آن معاف بودند.

نخستین سمینار بین‌المللی آموزش زبان انگلیسی سال گذشته با موضوع Headway برگزار شد. سومین سمینار از این نوع احتمالاً اوایل پائیز سال ۱۳۷۸ برگزار خواهد شد. پیرامون موضوع اول در مقاله آموزش زبان همین شماره لوح مطالبی می‌خوانید. از موضوع بعدی در شماره‌های بعد استفاده خواهد شد. فشرده مباحث مطرح شده در این سمینار و سخنان سارا ویلرز:

معلم باریک‌اندیش

از علومی که پس از جنگ جهانی دوم مطرح شد علم روش تدریس بود. تا پیش از آن، روش تدریس مهارتی بود که از طریق تجربه به دست می‌آمد. با پیشرفت روان‌شناسی و زبان‌شناسی و تأثیر آنها بر روش تدریس، رویکردها و روشهای متفاوتی مطرح شد. بیشتر، مدرسان ابتدا با نظریه‌ها آشنا می‌شدند و سپس برای اجرای آنها به کلاس می‌رفتند. اما اغلب نظریه‌ها که کارآ و نتیجه‌بخش نبود خودبه‌خود کنار گذاشته می‌شد. اکنون وارد مرحله‌ای جدید شده‌ایم که مدرسان

بزرگسالان سریع‌تر راه می‌افتند اما معمولاً زود کند می‌شوند. در حالی که خردسالان دیرتر راه می‌افتند اما پیگیرترند و خود را به سطوح بالاتری می‌رسانند.

زمانی که برنامه‌ریزی در حد وسیع و ملی صورت بگیرد، تصمیم‌گیری نهایی با مسئولان است. در این تصمیم‌گیری مسائل سیاسی،

اجتماعی و اقتصادی به شدت تأثیر دارند. به گفته برنارد اسپاسکی:^۴ "معمولاً نظامهای آموزشی ابتدا با توجه به زمینه اقتصادی یا سیاسی تصمیم به انتخاب سن شروع آموزش زبان خارجی می‌گیرند و سپس برای تأیید تصمیم خود پی‌توجه می‌گردند."

سارا ویلرز



از طریق تجربه در کلاس به نظریه می‌رسد. تجربه را تحلیل می‌کند؛ می‌اندیشد که چه چیز خوب و چه چیز بد است؛ فکر می‌کند که چه کند و چرا؛ فن‌ها و راهبردهای بازنگری کارش را می‌آموزد؛ نظریه‌های علمی را به کار ربط می‌دهد. این معلم "کارورز باریک‌اندیش" است.

ارتباط بین "کارورز باریک‌اندیش" و شاگرد، ارتباط بین سخنران-یادگیرنده نیست. اگر شاگرد به طور فعال با اطلاعات جدید درگیر نشود، محتوا را جذب نمی‌کند و در واقع به یادگیری معنی‌دار نمی‌رسد. زمانی اطلاعات جدید معنی‌دار می‌شود که (۱) به تجربیات و اعتقادات شاگرد مرتبط، نه تحمیل، شود؛ (۲) شاگرد را به مبارزه و تکاپو بیندازد، نه اینکه به او بی‌توجهی کند؛ (۳) به کمک دانش قدیم بازسازی شود و در شاگرد تغییر ایجاد کند، نه اینکه خود را به زور بقبولاند.

برای باریک‌اندیش بودن دو چیز لازم است: برنامه‌ریزی و به‌اصطلاح پی‌ریزی طرح درس پیش از کلاس؛ دوم، بازنگری پس از اتمام هر کلاس و اصلاح درس برای کلاس بعد.

طرح درسی

پیش از هر چیز، مدرس باید بداند که در برنامه‌ریزی، درسها را جدا از هم نبیند، بلکه همه درسها را یک واحد کلی در نظر بگیرد. سپس با این نگرش سه مسئله را بررسی کند: (۱) اهداف آموزشی چه هستند؟ این خود شامل سه جنبه زبانی، اجتماعی و شناختی می‌شود. (۲) مواد درس کدامند؟ علاوه بر کتاب اصلی، کلاس باید شاگردان را تشویق به مشارکت در فراهم کردن مواد درسی جانبی کند. همچنین معلم می‌تواند خود، بنا به نیاز، موادی را از خارج از کتاب به کلاس اضافه کند. (۳) درس چگونه اجرا شود. چگونگی مراحل اجرای درس به قرار زیر است:

۱. جهت‌گیری: در این مرحله با مرور درس گذشته ذهن شاگرد را آماده کرده در واقع او را گرم می‌کنیم؛ ۲. جلب توجه: توجه و علاقه شاگرد را به

مطلب جدید جلب می‌کنیم. ۳. درگیری: متن اصلی درس را اجرا می‌کنیم. ۴. تمرین: به هر جنبه خاصی که هدف آن مرحله است تمرکز می‌کنیم. مثل تمرکز بر روی لغات، تلفظ، دستور زبان و غیره.

۵. وسعت: شاگردان را در موقعیت‌هایی قرار می‌دهیم که از زبان استفاده کنند و در آن روان شوند. ارزیابی: در ارزیابی مدرس به چند مورد می‌اندیشد: ۱. در کلاس چه کرده است و چرا (اندیشیدن در کار)؛ ۲. چقدر موفق بوده (اندیشیدن بر کار)؛ ۳. چه احساسی داشته (اندیشیدن در کار)؛ ۴. برای دفعه بعد چه چیز را باید تغییر دهد (اندیشیدن برای کار).

معلم برای پرهیز از فردی شدن و تک‌روی و برای پوشیده نماندن خطاهای کار خویش بهتر است از تجربیات دیگران نیز استفاده کند. (اندیشیدن با اهل کار). برای این کار باید خود را از زاویه‌های مختلف ببیند. □

1 Douglas Brown

۲ در این بحث، حدود ۱۶ سالگی مرز فرضی بین خردسالی و بزرگسالی است.

3 Ellen Rosansky

4 Bernard Spasky

5 Sara Villiers

6 Reflective Teacher

7 Integrated vs. Separate Skills in Language Teaching